هو العلیم

رساله مختصری از مرحوم بیدآبادی در سیر و سلوک الی اللَه

حضرت علامه آیة الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

روح مجرد، صفحه ۲۹۲

حضرت علامه سید محمد حسین طهرانی در کتاب روح مجرد می فرمایند: آقا محمّد بید آبادی از عرفاءِ مشهور است و صاحب مقامات و درجات. رحلتش در سنه ۱۱۹۷ هجریه قمریه است. و حقیر کراراً بر سر مزارش رفته‌ام. و مراد از بید آبادی بطور مطلق اوست. و امّا آقا محمّد جواد بید آبادی از عرفاءِ زمان اخیر بوده است، استاد والد صدّیق مکرّم حاج محمّد حسن شرکت است. آقای حاج محمّد حسن دام توفیقه گفتند : مرحوم پدر ما می‌گفت : آقا محمّد جواد بید آبادی را کسی نشناخت؛ و خود مرحوم بید آبادی یک بیت سروده بود که مرحوم پدرم یادداشت کرده بود :

صد گنج نهان بود مرا در دل و یاران *** نادیده گرفتند که این خانه خراب است

باری، مرحوم آقا محمّد بیدآبادی که به بیدآبادی بزرگ معروف است مطالبی جالب ودلنشین دارد، و هنگامی که حقیر در نجف أشرف بودم برای خود استنساخ نمودم. سپس معلوم شد مرحوم علاّمه طهرانی شیخ آقا بزرگ که استاد حقیر در فنّ درایه و حدیث و اجازات بودند در کتاب « الذّریعه» ج ۱۲، ص ۲۸۳ در تحت عنوان « رِساله فـی السَّیـرِوالسّلوك فارسیة لآغا مُحَمّدٍ البید ابادی أیضاً کَتَبها مُراسلَة إلـی بعضِ تَلامیذِة » ذکر کرده‌اند. و چون از طرفی مختصر است و از طرف دیگر حاوی مطالب عمیقه است، ما عین آن را در اینجا برای مزید بهرمندی مطالعه کنندگان ارجمند می‌آوریم :

بسم‌اللّه‌الرّحـمن الرّحیم و به نستعیـن

بید آبادی گوید :

یا أخی و حَبیبـی! إنْ کنتَ عَبدَ اللّه فارْفَعْ هِمَّتك، و کلْ علَی اللّه أمرَ ما یهِمُّك!

تا توانی همّت خود را عالی نما، لأنّ الـمرْءَ یطیـرُ بـهمَّته کما أنّ الطّیـرَ یطیـرُ بـجَناحَیه.

غلام همّت آنم که زیر چرخ کبود *** زهر چه رنگِ تعلّق پذیرد آزاد است

هر چه در این خانه نشانت دهند *** گر نستانی به از آنت دهند

یعنی به تأمّلات صحیحه و کثرت ذکر موت، خانه دل را از غیر حقّ خالی گردان! یک دل داری؛ یک دوست بس است تو را! ﴿أَلَیسَ اللّه بِکَافٍ عَبْدَهُ﴾. ﴿و مَا جَعَلَ اللّه لِرَجُلٍ مِن قَلْبَینِ فِي جَوْفِهِ﴾.

در دو عالم گر تو آگاهی از او *** از چه بد دیدی که در خواهی از او

الهی زاهد از تو حور می‌خواهد قصورش بین *** به جنّت می‌گریزد از درت یا ربّ شعورش بین

مَا عَبَدْتُك خَوْفًا مِنْ نارِك وَ لا طَمَعًا فـی جَنَّتِك، بَلْ وَجَدْتُك أَهْلاً لِلْعِبادَة فَعَبَدْتُكَ.

هر دو عالم را به یك بار از دل تنگ برون کردیم تا جای تو باشد. و تحصیل این کار به هوس نمی‌شود؛ بلکه تا نگذری از هوس نمی‌شود. ﴿أَبَی اللّه أ نْ یجْرِی الأمورَ إلاّ بِأَسْبابِها﴾. و الأسبابُ لا بُدَّ مِن اتِّصالِها

بـمُسبِّباتِها. و الأُمورُ العِظامُ لا تُنالُ بِالـمُنَى، و لا تُدرَك بالـهَوَى؛ و اسْتَعينوا فـى كلّ صَنْعه بِأرْبابِها، وَ أتُوا الْبُيوتَ مِنْ أبْوَابِهَا؛ فإنّ التَمنّى بِضاعَه الـهَلكى.

آئینه شو جمال پری طلعتان طلب *** جاروب کن تو خانه و پس میهمان طلب

چو مستعدّ نظر نیستی وصال مجو *** که جام جم نکند سود وقت بی‌بصری ***

باید اول از مرشد کلّ و هادی سبل هدایت جسته، دست تولّی به دامن متابعت ائمّه هدی علیهم‌السّلام زده، پشت پا به علائق دنیا زنی و تحصیل عشق نمائی؛ ﴿قُلِ اللهَ ثُمَّ ذَرْهُمْ.﴾

عشق مولی کِی کم از لیلی بود *** محو گشتن بهر او أولی بود

حاصل عشق همان بس که اسیر غم او *** به جائی ندهد میل به جائی نکند

پس هموم خود را همّ واحد ساخته با جدّ و جهد تمام پا به جادّه شریعت گذارد وتحصیل ملکه تقوی نماید، یعنی پیرامون حرام و شبهه و مباح قولاً و فعلاً و حالاً و خیالاً واعتقاداً نگردد تا طهارت صوری و معنوی حاصل شود که شرط عبادت است، و اثری ازعبادت مترتّب شود و محض صورت نباشد. ﴿إنَّمَا يتَقَبَّلُ اللهَ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾. ﴿وَ لَن تُقْبَلَ نَفَقاتُكُمْ إن كُنتُمْ قَوْمًا فاسِقِينَ.﴾ وَ ما مَنَعَهُ عَن قَبولِ صَدَقاتِهِم إلاّ كوْنُهُمْ فاسِقِينَ. لَن يقْبَلَ عَمَلُ رَجُلٍ عَلَيهِ جِلْبابٌ مِن حَرام. مَن أكلَ حَرامًا لَن يقْبَلَ اللهَ مِنْهُ صَرفًا ولا عَدلاً. وَتَرك لُـقمه حَـرامٍ أحَبُّ إلَى اللهَ مِن ألفَى رَكعة تَطوُّعًا، وَ رَدّ دانِقٍ مِن حرامٍ تَعْدِلُ سَبعِينَ حِجَّه مَبـرورَه.

و به تدریج حوصله فهم وسیع شود. ﴿وَ مَـن يتّقِ اللهَ يجْعَلْ لَهُ فُرقانًا﴾. ﴿وَ اتَّـقـوا اللهَ وَ عَلِّمُكُمُ اللهَ﴾. در این وقت دقیقه‌ای از وظائف و طاعات مقرّره واجبه و مندوبه را فروگذارننماید تا به مرور، روح قدسی قوّت گیرد. وَ نَحنُ نُؤيدُ روحَ القُدْسِي بِالعَمَل الصّالِحِ؛ وَ العملُ الصّالِحُ بَعضُهُ مِن بَعضٍ. و شرح صدری بهم رسد. و پیوسته نور عبادات بدنی و نور ملکات نفسی تقویت یکدیگر نموده نُورٌ عَلَى نُورٍ شود؛ الطّاعه تَجُرُّ الطّاعه. و احوال سابقه در اندك زمانی به مرتبه مقام رسد و ملکات حسنه و اخلاق جمیله حاصل شود و عقائد حقّه را رسوخ کامل بهم رسد، و ینابیع حکمت از چشمه دل به زبان جاری گردد، و به کلّی رو از غیر حقّ بگرداند.

در این هنگام هرگاه از زمره سابقین باشد، جذبه عنایت او را استقبال کند و خودی اورا گرفته در عوض، ما لا عيـنٌ رَأتْ وَ لا أُذُنٌ سَمِعَتْ و لا خَطرَ على قَلبِ بَشرٍ کرامت فرماید. وحقیقت ﴿إنّكَ لاَ تَهْدِي مِنْ أحْبَبْتَ وَ لَكنَّ اللهَ يهْدِي مَن يشَاءُ﴾ ﴿و إنَّ هُدَي اللهَ هُوَ الْهُدَي﴾ را بعینه مشاهده نماید؛ إذا أرادَ اللهَ بِعَبْدٍ خَيرًا فَتَحَ عَينَ قَلْبِهِ را مشاهده نـموده سـالك مجـذوب شود.

إلَهى تَرَدُّدى فـى الأثارِيوجِـبُ بُعْـدَ الْمَزار؛ فَاجْذِبْنـى بِجَذْبَه توصِلُنـى إلَى قُرْبِك، واسلُكنـى مَسالِك

أَهْلِ الْجَذْبِ، وَ خُذْ لِنَفسِك مِن نَفْسی ما یصْلِحُها. جَذبَه مِن جَذَباتِ الرَّبِّ تُوازی عَملَ الثَّقَلَین. ز سودای بزرگان هیچکس نقصان نمی‌بیند.

طالع اگر مدد کند، دامنش آورم به کف *** اربکشم زهی طرب، ور بکشد زهی شرف
ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید *** هم مگر لطف شما پیش نهد گامی چند
تا به دنیا فکر اسب و زین بود *** بعد از آنت مرکب چوبین بود

تا هبوبِ نسایمِ رحمت او را به کدامیک از جزائر خالدات بحرین جلال و جمال که در خور استعداد و لائق حسن سعی او بود رساند. **إنّ لِلّهِ تَعالَی فی أیامِ دَهرِکمْ نَفَحاتٍ، ألا فَتَعرَّضوا لَها.**

مراتب مزبوره منازل سیر إلی اللَه و مجاهده فی سبیل اللَه است؛ ﴿یأیهَا الإنسَانُ إنَّكَ كَادِحٌ إلَي رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلاَقِیهِ.﴾

بعد از آن ﴿إنَّ الَّذینَ جاهَدوا فِینا﴾ که سفر السّیر فی اللَه است خواهد بود، و ذکر آن ضرورنیست بلکه مضرّ است

درِ دیر می‌زدم من ز درون صدا بر آمد *** که تو در برون چه کردی که درون خانه آئی ***

الإیمانُ مَراتِبُ وَ مَنازِلُ لَوْ حُمِّلَتْ عَلی صاحِبِ الاِثْنَینِ ثَلاثَه لَتَقَطَّعَ کما تَقَطَّعَ الْبیضُ عَلَی الصَّفا. رَحِمَ اللَه امْرُؤٌ [امْرَءًا ـ ظ] عَرَفَ قَدْرَهُ وَ لَمْ یتَعَدَّ طَورَهُ.

چون ندیدی شبی سلیمان را ** تو چه دانی زبان مرغان را

﴿فَخُذْ مَآءَاتَیتُكَ وَ كُن مِنَ الشَّاكِرِینَ.﴾ ﴿و لَئِن شَكَرْتُمْ لأزِیدَنَّكُمْ.﴾

با که گویم اندرین ره زنده کو *** بهر آب زندگی پوینده کو
آنچه من گفتم به قدر فهم تست *** مُردم اندر حسرت فهم درست

رَحِمَ اللَه امرَأ سَمِعَ قَولی وَ عَمِلَ فَاهتَدَی بِهِ.

به یقین بدان که به نحو مذکور، هر که شروع در سلوک نماید، در مرحله‌ای که اجل موعود رسد، در **زمره** ﴿وَ مَنْ یخْرُجْ مِنم بَیتِهِ مُهَاجِرًا إلَي اللَه وَ رَسُولِهِ ثُمَّ یدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أجْرُهُ عَلَي اللَه﴾ محشور گردد.

گر مرد رهی رهت نمودم. ﴿وَ اللَه یقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ یهْدِي السَّبِیلَ.﴾ آنچه بخاطر بود به قلم آمد، تا که را به کار آید.

هر کس که ز شهر آشنائی است *** داند که متاع ما کجائی است

حاجی ره هدی به خدا غیر عشق نیست. گفتیم: زور این باده ندانی به خدا تا نچشی!

﴿وَالسَّلاَمُ عَلَي مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَي﴾.[1]

[1] روح مجرد، ص ۲۹۲، تعليقه.